

فهرست

سر سخن

وفیات الاعیان ۵-۳

یادی از دو کدشتگان

خدمات استاد احسان یارشاطر به معارف ایرانی و اسلامی / محمود امیدسالار ۱۰-۶
فهرست‌های شاهان هخامنشی در آثار بیرونی و ابن عبری / احسان یارشاطر: ترجمه: نیما جمالی ۱۷-۱۱
ایران‌شناسان و ایران‌دوستان غیرایرانی / احسان یارشاطر: ترجمه: سید محمدحسین مرعشی ۳۶-۱۸
استاد ژیلبر لازار (۱۹۲۰-۲۰۱۸) و تحقیقات او در زبان‌های ایرانی / علی‌اشرف صادقی ۴۶-۳۷
خاطراتی از استاد ژیلبر لازار، خدمتگزار راستین زبان فارسی / ژاله آموزگار ۴۹-۴۷
حکایتی به زبان فارسی محلی گیو (منطقه بیرجند) / ژیلبر لازار: ترجمه: سید محمدحسین مرعشی ۵۷-۵۰
ملاحظاتی در باب سبک ترجمه‌های کهن قرآن و کتاب مقدس / ژیلبر لازار: ترجمه: ستایش دشتی ۶۱-۵۸
شوقی شرقی در قلبی غربی: نگاهی کوتاه به زندگی، افکار و آثار لئونارد لویسن ایران‌شناس و مولاناپژوه
آمریکایی / مجدالدین کیوانی ۶۹-۶۲
مرگ تن هدیه‌ست بر اصحاب راز؛ یادمانده‌هایی از لئونارد لویسن / الوند بهاری ۷۲-۷۰
شرح حال و آثار محمد شیرین مغربی / لئونارد لویسن ۸۰-۷۳

جستار

داغ باز آوردن؛ تصحیح یک رباعی سنایی / سید علی میرافضلی ۸۳-۸۱
خیام و ترجمه تعلیقات ابن سینا به پارسی / سید حسین موسویان ۸۹-۸۴
از لزومیات ابوالعلاء معری به انتخاب ابن‌السید بطلیبوسی / علیرضا ذکاوتی فراگوزلو ۱۱۰-۹۰
موقوفات محمودشاه مظفری بر بقعه شیخ صفی‌الدین اردبیلی بر پایه سند مورخ ۷۴۸ق / عمادالدین
شیخ‌الحکمایی ۱۱۸-۱۱۱
آگاهی‌هایی تازه از زندگی نجم‌دایه در نسخه‌ای از تفسیرش، بحر الحقایق، با یادداشتی به خط خود او /
علی صفری آق‌قلعه ۱۲۸-۱۱۹
برگی از تاریخ ۳: سواد نامه امیرنظام به وکیل‌الملک حاکم کرمان و شکایت از یک کاتب و محرر /
محمدجواد جدی ۱۳۱-۱۲۹

نقد و بررسی

مقالات احمد تفضلی / سیداحمدرضا قائم‌مقامی ۱۴۰-۱۳۲
کتاب‌های اوستا: متون مقدس زرتشتیان / بهمن مرادیان ۱۴۶-۱۴۱

ایران در متون و منابع عثمانی (۱۸)

آثار نوری ابراهیم / نصرالله صالحی ۱۴۹-۱۴۷

موضوع اصلی شعر او «وحدت وجود» است^۳ و در بیان این مطلب از برجسته‌ترین سلف خود، فخرالدین عراقی (متوفی ۶۸۸ هجری)، الهام گرفته است. اگرچه شعر مغربی مملو از صنایع بدیع اشعار عاشقانه^۴ هم‌ام تبریزی (متوفی ۷۱۴ هجری) و سلمان ساوجی (متوفی ۷۷۸ هجری) می‌باشد که وقار و زیبایی لطیفی به اشعار وی می‌بخشد، ولی شهرت عمده شعر او از جهت تبلیغ و تفسیر فلسفه محیی‌الدین ابن عربی است. افکار مغربی در تکامل سنت حکمت ابن عربی بیشتر تحت تأثیر تفکرات محمود شبستری (متوفی ۷۴۰ هجری)، صاحب گلشن راز^۵، و سعیدالدین سعید فرغانی (متوفی نزدیک به سال ۷۰۰ هجری)، مؤلف مشارق الدراری (در شرح تائیه ابن فارض)^۶ بوده است.

آثاری که نبوغ شعری و تبحر معنوی مغربی به بار آوردشایان ملاحظه است. برای مثل از عبدالرحیم خلوتی (متخلص به «مشرقی»؛ متوفی ۸۵۹ هجری) که دیوانش شامل ۲۶۰ غزل است^۷

تصوف در اسلام از صدر اسلام تا عصر حافظ (تهران: ۱۳۵۶ ه.ش.، ص ۵۶۲-۵۶۳)؛ غزل صوفی با غزل غیرصوفی فرق بسیار دارد به این معنی که رنگ مخصوصی به غزل زده و سبک خاصی به وجود آورده است... این نکته را هم باید دانست که بعضی از شعرای صوفی اسلوب دیگری در غزل آورده‌اند که شاید با غزل به معنی خاص چندان مناسب نیست و آن قسم غزل عبارت است از نظمی مشتمل بر ذکر مطالب و عقائد و آراء و مقامات و حالات اهل سلوک و اصطلاحات صوفیه به نحو روشن و آشکار بدون توجه به اینکه مطالب به زبان استعارات و کنایات شاعرانه بیان شود. بهترین مثال این قسم غزل غزلیات شمس مغربی است.

... در غزلیات خود به حدی صریح و روشن است که هر خواننده‌ای بدون معطلی برمی‌خورد که مضامین و اقوال او عارفانه است، حتی در تمام دیوان او یک غزل نیست که خواننده را بین مجاز و حقیقت سرگردان بگذارد.

۳. دکتر احسان یارشاطر نقش اعتقاد صوفیان به «وحدت وجود» را در شعر این دوره چنین بیان می‌کند: «مهم‌ترین مضمون غزلیات عرفانی این دوره [نیمه اول قرن نهم هجری] وحدت وجود است که از ارکان معنوی تصوف است و در شعر فارسی نیز سابقه قدیم دارد و شاعران عرفان‌سرای این دوره آن را به صورت گوناگون و در جامه تعبیرات مختلف ادا کرده‌اند... چنانکه اگر وحدت وجود و مضامین متفرع از آن را از غزل مغربی و شاه نعمت‌الله ولی بردارند معنی قابل‌ی باقی نمی‌ماند.» - شعر فارسی در عهد شاهرخ (نیمه اول قرن نهم) یا آغاز انحطاط در شعر فارسی (تهران: ۱۳۳۴ ه.ش.)، ص ۱۶۴.

۴. درباره غزل عاشقانه و نقش آن در تاریخ شعر فارسی، رک: سیروس شمیسا، سیر غزل در شعر فارسی (تهران: ۱۳۶۲).

۵. به تصحیح دکتر جواد نوربخش (تهران: ۱۳۵۵ ه.ش.).

۶. با مقدمه و تعلیقات جلال‌الدین آشتیانی (مشهد: ۱۳۹۷ ه.ق. / ۱۳۵۷ ه.ش.).
۷. دیوان مشرقی هنور چاپ نشده است، ولی تنها نسخه موجود در جهان در موزه بریتانیا به شماره Or.3313، pp.66-195، تاریخ کتابت ۹۵۳ هجری، می‌باشد. برای بحث مفصل راجع به مشرقی و احوال و آثار ادبی او، رک به مقاله مؤلف: «مشرقی تبریزی، عارف گمنام قرن نهم هجری»، در فصلنامه صوفی، شماره ۵، زمستان ۱۳۶۸ شمسی، ص ۳۰-۳۶.

شرح حال و آثار محمد شیرین مغربی

لئونارد لویسن*

به مغربی چورسی زو روان روان مگذر
از او نبرده نصیبی گذر چگونه کنی؟

محمد شیرین مغربی یکی از بزرگ‌ترین شاعران متصوف و عرفای ایرانی نیمه دوم قرن هشتم و اوایل قرن نهم هجری به شمار می‌رود. درک مفاهیم و مضامین دیوان مغربی - که شامل ۱۲۲۳ بیت عربی، ۱۹۹ غزل فارسی، ۲ قطعه، ۲ ترجیع‌بند و ۳۵ رباعی است^۱ - بدون در نظر گرفتن عقاید صوفیان درباره تأویل اصطلاحات و استعارات شعر عرفانی غیرممکن است.^۲

* این نوشته متن مقدمه‌ای است که استاد لئونارد لویسن در ۱۹۸۸ به فارسی، بر ویرایش خود از دیوان محمد شیرین مغربی نگاشته است. او مقدمه مشابهی نیز به انگلیسی نوشته است. همان‌طور که او جایی در این مقدمه بیان کرده، پیش از وی ابوطالب میرعابدینی دیوان مغربی را ویرایش کرده و به چاپ (زوار، ۱۳۵۸) رسانده بود، منتها نارسایی‌ها و خطاهای فراوانی به این ویرایش راه یافته که آن را برای پژوهشگران کم‌ارزش کرده است. لویسن فهرست بلندبالایی از خطاها و مسامحات میرعابدینی را به دست داده است. و اما چیزی که جای تأسف دارد این است که بنا به تصریح گلایه‌آمیز همسر استاد لویسن، ویراستار هیچ اشاره‌ای نکرده که اول بار لویسن او را از وجود نسخه‌ای از دیوان مغربی در کتابخانه بریتانیا باخبر کرد و خود میکروفیلمی از آن تهیه کرد و برای او فرستاد و همین نسخه اساس ویرایش او قرار گرفت. (مجدالدین کیوانی)

- متن این دیوان در سال ۱۳۷۲ش توسط مؤسسه مطالعات اسلامی در تهران منتشر شده است. از آنجا که به‌جهت بزرگداشت دانشمند فقید قصد ارائه نمونه‌ای از تحقیقات او را داشتیم و این بخش از مقدمه یادشده نمونه‌ای از نثر فارسی او نیز هست، در اینجا آن را با کمترین دخل و تصرف در متن (به‌جز در رسم‌الخط و سجاوندی و برخی اغلاط واضح) باز چاپ کردیم. (گزارش میراث) ۱. رک: به متن چاپ دیوان در کتاب حاضر. (نک. دیوان پیش‌گفته؛ گزارش میراث) ۲. به قول دکتر قاسم غنی در کتاب بحث در آثار و افکار و احوال حافظ (تاریخ

می توان نام برد که هم از نظر محور و قافیه و هم از نظر معنی، از سبک و سخن مغربی پیروی کرده؛ همچنین رساله جام جهان‌نمای مغربی مبحث تفاسیر متعدد در دنیای اسلام شده است.^۱ شاه نعمت‌الله ولی (متوفی ۸۳۴ هجری) و شمس‌الدین محمد «اسیری» (متوفی ۹۱۲ هجری)، شارح گلشن راز، از سبک شعر و اسلوب بیان مغربی در اشعار خودشان متأثر بوده‌اند و عارف اخیرالذکر مفصلاً در طی مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز اشعار و عبارات مغربی را نقل کرده. بسیاری از تعبیرات و تمثیلات شعر مغربی در زبان فارسی ضرب‌المثل شده‌اند^۲ و تأثیر نظم او در بسیاری از تألیفات حکماء ایرانی مکتب «اشراقی» تا به امروز دیده می‌شود. مثلاً به صورت پراکنده در سراسر تصنیفات حکیم حاج ملاهادی سبزواری، فیلسوف قرن نوزدهم میلادی (قرن ۱۳ هجری)، نقل عین ابیات مغربی به چشم می‌خورد.^۳

زادگاه و وفات

مولد و منشأ مغربی، به قول حافظ حسین ابن کربلایی در *روضات الجنان*، در «قریه انبند از قراء رودقات تبریز» است.^۴

اولین اثر تاریخی که شامل روایتی از اوضاع و احوال زندگی مغربی است در سلسله‌الاولیاسید محمدنوربخش (متوفی ۸۶۹ هجری) آمده است که در حدود ۸۵۰ هجری نوشته شده و سال وفات شاعر ۸۱۰ هجری یاد کرده است.^۵

بنا بر روایت ابن کربلایی که ۱۵۰ سال بعد (در ۹۷۵ هجری) نوشته بود، مغربی هنگام جنگ سردرود در گذشته است.^۶ این جنگ نزدیک تبریز بین طوایف ترکی قره‌قویونلو به فرماندهی قرایوسف و لشکریان تیمور به ریاست میرزا ابابکر و میرانشاه، پسر تیمور لنگ، اتفاق افتاد. در غالب منابع معتبر تاریخی، مانند مطلع السعدین^۷، از عبدالرزاق سمرقندی، تاریخ گزیده سلطان محمد قطبشاهی^۸ و مجمل فصیحی که سال ۸۴۶ هجری به قلم فصیح احمد ابن جلال خوافی^۹ نوشته شده، جنگ سردرود در سال ۸۱۰ هجری به وقوع پیوسته. همچنین در دوبیتی زیر که عبدالرحیم خلوتی، مرید مشهور مغربی که به مناسبت وفات مغربی سروده، سال وفات شاعر را می‌شود همان سال ۸۱۰ هجری به حساب آورد:^{۱۰}

چون مغربی از مغرب تن رفت به مشرق
در جنت فردوس بدیدم که به سیر است

قرار گرفته. بعضی از دهات رودقات از جنوب جزو بخش شبستر به حساب می‌آید و در قسمت غربی به شهرستان تبریز محدود است. رودقات مرکز دهستان امند است که دارای ۱۰۳۷ تن سکنه است (اقتباس از فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۴؛ نقل از لغت‌نامه دهخدا، زیر «رودقات»). رودقات امروز به احتمال زیاد همان ناحیه‌ایست که حمدالله مستوفی در بخش نخست از مقاله سوم کتاب *نزهت القلوب* (به تصحیح محمد دبیرسیاقی؛ تهران، ۱۳۳۷ ه.ش) به نام «رودقاب» بدان اشاره کرده است (هرچند که این موضوع مورد شک خواهد ماند. رک: مقاله Tabriz از V. Minorsky در *Encyclopedia of Islam* چاپ اول، ص ۵۸۴) به دلیل اینکه جهت کلی آن مطابق است با توصیف و تشریح فوق. مستوفی اشاره می‌کند که «رودقاب» بخش پنجم از میان هفت بخش تبریز قدیم می‌باشد (حدود ۷۴۰ هجری).

۵. سلسله‌الاولیا، به تصحیح محمد تقی دانش‌پژوه، در جشن‌نامه هانری کرین، به تصحیح حسین نصر (تهران، ۱۹۷۷ میلادی)، شماره ۲۵۳.
۶. روضات الجنان، ص ۷۳-۷۵.
۷. مطلع سعدین و مجمع بحرین، جلد دوم، جزو اول (وقائع ۸۰۷ تا ۸۳۳)؛ به تصحیح محمد شفیع (لاهور: طبع دوم، ۱۳۶۰ هجری)، ص ۱۱۲-۱۱۷.
۸. این منبع در مقاله *The Qara-Qoyunlu and the Qutb-Shahs in the Middle Ages* by V. Minorsky (London: Variorum Reprints, 1978; pp. 51-65) به زبان انگلیسی ترجمه شده است.
۹. به تصحیح محمود فرخ (مشهد: چاپ توس، ۱۳۹۹ ه.ش)، ص ۱۷۱.
۱۰. از روی کلمه «خبر» = ۶۰۰ + ۲۰۰ + ۱۰ در حروف ابجد. این بیت در روضات الجنان است، ج ۱، ص ۷۵.

۱. یکی از آثار مهم مغربی در شرح حکمت محیی‌الدین ابن عربی، و منتخباتی از شرح قصیده فارضیه می‌باشد (یعنی از مشارق الدراری، که شرح تائیه ابن‌فارض است). نسخه‌های این رساله نسبتاً فراوانند (ر.ک. منزوی، فهرست نسخه‌های خطی زیر عنوان «جام جهان‌نما»، ص ۱۱۰۹-۱۱۷۰). مشهورترین تفسیر آن به نام شرح جام جهان‌نما به قلم احمد فرزند موسی رشتی است، که از شاگردان خود مغربی بوده است. نسخه‌ای از این شرح در دانشگاه تهران به شماره ۲۲۶۱/۳ موجود است (ر.ک: عزیز دولت‌آبادی، سخنوران آذربایجان، تبریز: ۱۳۵۷ ه.ش، جلد دوم، ص ۱۳۰۸-۱۳۰۹). نسخه‌ای از شرحی دیگر به قلم ابراهیم شطاری در دانشگاه علیگره نیز موجود است.
۲. علی اکبر دهخدا در جلد ۳ امثال و حکم (تهران، ۱۳۶۳ ه.ش، چاپ ششم) خود (ص ۱۲۴۲، ۱۳۱۹، ۱۳۴۳، ۱۳۶۷)، ابیات زیر را از دیوان مغربی یادداشت کرده است (شماره غزل مطابق متن چاپ حاضر [دیوان مصحح لوسن؛ گزارش میراث]):
 ۲۵. کور آن باشد که او بینا به نفس خود نشد
کآنکه او بینا به نفس خویش شد او کور نیست
 ۱۵۶. قدر نبات یافت چوب از اثر مصاحبت
گل چو شود قرین گل گیرد رنگ و بوی او
 ۶۱. جایی که یقین آمد شک را چه محل باشد؟
ظلمت به کجا ماند با نور که بستیزد
 ۱۰۶. لقمه مردان نمی‌شاید به خورد طفل داد
سیر سلطان را نشاید گفت هرگز با عسس
۳. مثلاً: رک: سبزواری، اسرارالحکم، به تصحیح ح. م. فرزاد؛ با مقدمه نوشایکو ایزوتسو (تهران، ۱۳۶۱ ه.ق.)، ص ۲۱۹، ۵۱۲.
۴. به تصحیح جعفر سلطان قرائی (تهران، ۱۳۴۴ ه.ق.)، جلد ۱، ص ۶۶. رودقات جزو قلمرو مرند است و مرند شهری است که ۶۰ کیلومتری شمال غربی تبریز ←

بنابراین، معلوم است که قول بزازی که شاعر ما «المغربی مذهباً» می‌باشد، به‌صراحت اشاره به روش و مشرب عرفانی و مذهب توحیدی صاحب فصوص الحکم، فتوحات المکیه و ترجمان الاشواق (یعنی ابن عربی) می‌باشد.^۳ رضا قلی‌خان هدایت در مجمع الفصحاء در تعریف حال مغربی به همین موضوع اشاره می‌کند که:

مذهبش وحدت وجود است و مشربش لذت شهود و به‌جز یک معنی در همه گفتارش نتوان یافت.^۴

۲. به‌کرات مغربی خود را به‌عنوان «خورشید و لایت» یاد کرده است، که ابیات زیر در دیوان او (از غزل‌های شماره ۸۴ و ۸۹) حاوی این مطلب است:

- خورشید آسمان و لایت ظهور یافت
تا مغربی ز مغرب عالم پدید شد
- اگر تو طالبِ سرّ و لایتی بطلب
زمغربی که درین روزگار پیدا شد

بعد از وفات شاعر، پیروان و مریدان او در تبریز نیز با این عنوان او را خطاب می‌کردند. مثلاً در مرثیه‌ی زیر که یکی از علماء تبریز به‌نام قاضی زاده انصاری جهت ذکر خیر و به‌یادگار مشایخ مشهور تبریز که در قبرستان «حضرت بابامزید» دفن شده‌اند سروده است، مغربی را به‌همین لقب ذکر کرده است:

- سلام و رضوان و روح و راحه
و عفو و غفران و نفعه جنه
علی ساکنی تلک القبور و حولها
و طیب مثویهم بفضل و منه
علی مشرق الالهام و الکشف و الیقین
هو المغربی شمس لاهل الولایه^۵

۳. معنی نهفته‌ی دیگری نیز در تخلص «شمس مغربی» دیده می‌شود، و آن اشاره و تلمیح به «مهدی» روان و قلوب عرفاء

۳. نیز ر.ک. به عبدالحسین زرین‌کوب، دنباله‌ی جستجو در تصوف ایران (تهران، ۱۳۶۲ ه.ش)، ص ۱۵۱.
۴. مجمع الفصحاء، به‌تصحیح مظاهر مُصفاً (تهران؛ ۱۳۳۹ ه.ش)، ج ۴، ص ۵۸.
۵. روضات الجنان، ص ۹۶-۹۷.

پرسیدمش از عاقبت و سال وفاتش
خندان و خرامان شد و فرمود که «خیر» است

بنابراین مدارک، که از اسناد معتبر تاریخی، تذکره‌نویسان قدیم و قول مرید خاص مغربی نقل شده، روشن است که مغربی در سال ۸۱۰ هجری قمری چشم از سرای فانی بر بسته است.

نام شاعر و معانی پنجگانه‌ی تخلص «مغربی» یا «شمس مغربی» «اجازه‌نامه» که یکی از مریدان خاص مغربی به‌نام عبدالرحیم بزازی برای دوستی نوشته است، مدرک معتبری برای استنباط نام کامل شاعر است. ابن کربلائی در روضات الجنان با نقل این اجازه‌نامه، نام او را به این ترتیب یاد می‌کند:

ابوعبدالله محمد بن الشیخ العابد الناسک الزاهد، شیخ عزالدین بن عادل بن یوسف التبریزی موطناً، المغربی مذهباً، المشتهر بمولانا محمد شیرین.

معمولاً تخلص شعراء فارسی‌زبان به گونه‌ای در ارتباط با نسب، نام، یا وضع جغرافیایی است و گاه دلالت بر دقایق مهم درباره‌ی مشرب، خودشناسی و مقام معنوی آنها می‌کند. به‌خصوص نسبت به معانی تخلص «مغربی» صحت این موضوع مورد تردید نیست. چنانچه می‌توان پنج معنی مختلف از آن استنباط کرد:

۱. در اجازه‌نامه‌ی اخیر الذکر به قلم بزازی، لقب شاعر «المغربی مذهباً» یاد شده است. از آنجا که در میان عرفاء این دوره - مانند جامی^۱ و سید محمد نوربخش^۲ - رایج و مرسوم بوده که ابن عربی را با لقب «ابن المغربی» خطاب کنند، به نظر می‌رسد که شاعر همان تخلص «مغربی» را، به تبع شیخ اکبر (یعنی ابن عربی)، به خود منسوب کرده است و گفته‌ی خود مغربی در مقدمه‌ی دیوان، مدرک کافی و وافی برای تصدیق صحت این مدعا است:

پس ناظم این نوع شعر با ناظران صادق و صادقان ناظر همان می‌گوید که ناظم ترجمان الاشواق می‌گوید...

منظور مغربی از «ناظم ترجمان الاشواق» ابن عربی است.

۱. رک: نفعات الانس، به‌تصحیح مهدی توحیدی پور (تهران، ۱۳۳۷ ه.ش)، ص ۶۱۳.

۲. سلسله‌ی الاولیاء، شماره‌های ۶۰ و ۱۵۲.

است که از «مغرب معنوی» (غیرجغرافیایی) ظهور می‌کند. به کرات ذکر این موضوع در اشعار مغربی پیدا است که به عنوان مثال، می‌توان ابیات زیر را در نظر گرفت:

- مغربی را یار شمس مغربی خواند به نام
گر چه شمس مغربی اندر جهان مشهور نیست^۱
- برآز مشرق و مغرب الا ای مغربی یک دم
که تا بی مشرق و مغرب ببینی شمس انوارش^۲
- ای مغربی تو سایه خورشید انوری
زان سایه‌وار در پی خورشید می‌روی^۳

در باب شرح این معنی باید گفت که اعتقاد صوفیان دوره مغربی و عرفاء پیرو مکتب ابن عربی به احادیث نبوی راجع به ظهور مهدی «از جانب مغرب» و همچنین برآمدن آفتاب یا شمس از مغرب به عنوان علامت حتمی ظهور مهدی، موضوع شناخته شده‌ای بود. بعضی از احادیث معتبر که به این موضوع اشاره کرده‌اند از این قرارند:

۱. لَا يُعْلَقُ بَابُ التَّوْبَةِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا^۴

۲. بَابُ التَّوْبَةِ خَلْفَ الْمَغْرِبِ... وَ هُوَ مَفْتُوحٌ مُدْ خَلَقَهُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا^۵

در کتاب کنز الحقایق منسوب به محمود شبستری در فصلی به نام «در معرفت مهدی»، ضمن بیان عرفانی این مطلب، به این احادیث اشاره کرده است و می‌سراید:

مپرس از صورتش هر دم به تفصیل
که سر سیرتش بشنو به تأویل
نماند در میانه هیچ دعوی
که صورت‌ها یکی گردد به معنی
نمیرد هیچ کس در جهل آن روز
که باشد علمشان بر جهل پیروز

۱. دیوان مغربی، غزل ۲۵، بیت ۹.

۲. دیوان مغربی، غزل ۱۰۹، بیت ۹.

۳. دیوان مغربی، غزل ۱۸۷، بیت ۷.

۴. نقل از کنز الحقایق محمود شبستری (به کوشش محمدعلی صغیر؛ خط فارسی از حسن زرین خط) (تهران، ۱۳۴۶ ه.ش)، ص ۱۸۰.

۵. نقل از تفسیر مثنوی معنوی، نیکلسون:

The Mathnawi of Jalalu'ddin Rumi (London: E. J. W. gibb Memorial, 1971 rpt.), Vol. 8, Commentary of Book IV: 2504-05)

ره عرفان نفس خود بیابند
بدان عرفان به سوی حق شتابند
بتابد نور او از سوی مغرب
برآید آفتاب از سوی مغرب
شود آنگه در توبه به زنجیر
به توبه ره نجوید کودک و پیر
پیمبر این حدیث معتبر گفت
به صلق و حق مکرر این خبر گفت
چو از مغرب بود اول خروجش
چو شمس باشد و مغرب بروجش
به صورت همچو خورشیدی در ایام
که روشن گردد از او جمله اجسام
به معنی نیز خورشیدیش میدان
که روشن گردد از او جان انسان^۶

از نظر گوینده این شعر نقش مهدی به عنوان پیامبر معرفت و عشق برای قلوب و روان سالکان است و نه «رسولی» که بنا بر عقیده علماء مذاهب اهل ظاهر از جانب خدا آمده است. خورشید معرفت و مهدی عشق از عالم جان برمی‌خیزد که آن مغرب لامکانی و لازمانی است، چنانکه شاعر ما می‌گوید:

الا ای مغربی عنقای مغرب را اگر جویی
برون از مشرق و مغرب ببايد جست عنقا را^۷
یا به قول مولانا جلال‌الدین رومی:

آفتاب معرفت را نقل نیست
مشرق او غیر جان و عقل نیست^۸

۴. معنی سمبولیک «جانب مغرب» در ادبیات صوفیه نیز در انتخاب تخلص شاعر مؤثر بوده است. شاه نعمت‌الله ولی در رساله «مجموع اللطایف» در فصلی درباره معنی «اسم اعظم» موضوع «جانب مغرب» را در اصطلاحات تصوف

۶. کنز الحقایق، ص ۱۸۷.

۷. غزل ۱، مقطع.

۸. مثنوی معنوی، به تصحیح رینولد ا. نیکلسون (تهران: چاپخانه سپهر، ۱۳۶۳ ه.ش)، دفتر دوم، بیت ۴۳.

این‌طور بیان می‌کند:

در این اسم اعظم خفی بر طرف مغرب است که محل اسرار است و این اسم سیری است که اهل اختصاص دانند. و شروق به منزله خروج است به دار دنیا که خانه ابتلائی خواص و عوام است و غروب به منزله خروج از دار دنیا و دخول در آخرت و انتقال به دار تمیز.^۱

به اعتقاد محمد لاهیجی در مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز - که تفسیر یست از اشعار شبستری (و مغربی) - اصطلاح «جانب مغرب» گویا به همین معنی است. در تفسیر بیت شبستری راجع به معنی «جابلقا» و «جابلسا»، لاهیجی این مطلب را چنین بیان می‌کند:

جابلقا عالم مثالیست که در جانب مشرق ارواح واقعست که برزخ است میان غیب و شهادت و مشتملست بر صور عالم... و جابلسا عالم مثال و عالم برزخست که ارواح بعد از مفارقت نشأ دنیویه در آنجا باشند و صور جمیع اعمال و اخلاق و افعال حسنه و سیئه که در نشأ دنیا کسب کرده‌اند... در آنجا باشند و این برزخ در جانب مغرب اجسام واقع است...^۲

در رابطه با تفسیر فوق، لاهیجی تفسیر دیگری از معنی جابلسا دارد که در خاتمه آن، بیتی از مغربی به عنوان دلیل آورده است:

شهر جابلسا نشأ انسانی است که مجلای جمیع حقایق اسماء الهیه و حقایق کونیه است. هرچه از مشرق ذات طلوع کرده در مغرب تعین انسانی غروب نموده و در صورت او مخفی گشته است: (شعر)

با مغربی مغارب اسرار گشته‌ایم
بی مغربی مشارق انوار بوده‌ایم^۳

پس اصطلاح «مغرب» بر طبق تفاسیر فوق، اصولاً دو معنی دارد؛ یکی «مغرب اجسام» که نشأ انسانی است و دیگری «مغرب اسرار» یا «ارواح» که کنایه از شهر جابلسا است، یا به قول شاه نعمت‌الله ولی، «دخول در آخرت و دار

۱. رساله‌های شاه نعمت‌الله ولی، به سعی دکتر جواد نوربخش (تهران: انتشارات خانقاه نعمت‌اللهی، ۱۳۵۷ ه.ش)، ج ۴، ص ۲۷۶.

۲. مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز با مقدمه و به سعی کیوان سمیعی (تهران، ۱۳۳۷ ه.ش)، ص ۱۳۵.

۳. شرح گلشن راز، ص ۱۳۴-۱۳۵؛ و دیوان مغربی، چاپ حاضر [دیوان مصحح لوسن: گزارش میراث]، غزل ۱۳۷ (مقطع).

تمیز» است. در بیان معنی اول شاعر ما مصراع دوم بیت فوق را «بی مغربی...» سروده است: یعنی از منی و مایی مغربی چون مفارقت یافتم، از روشنایی نور الهی در عالم بی خودی آگاه شدم.^۴ در بیان معنی دوم مصراع اول را «با مغربی...» فرموده است، که اشاره به مکاشفه عالم برزخ است بعد از مفارقت از نشأ دنیویه است.

نتیجه اینکه از نظر سه حکیم بزرگ مکتب ابن عربی (مغربی، محمد لاهیجی و شاه نعمت‌الله ولی) اصطلاح «مغرب» کنایه از انکشاف اسرار غیبی است و به خصوص، از نظر لاهیجی و شاه نعمت‌الله، اشاره به مشاهده اسرار عالم آخرت است. در حقیقت، وجود عارفی همچون مغربی خود آن «برزخ مغرب اسرار» می‌باشد و برای اثبات صحت توضیح شاه نعمت‌الله در باره «اسم اعظم» - که «در این اسم خفی بر طرف مغرب است که محل اسرار است» - مدرک زیر از دیوان مغربی کافی است:

گنجی که طلسم اوست عالم ماییم
ذاتی که صفات اوست آدم ماییم

ای آنک تویی طالب اسم اعظم
از ما مگدر که اسم اعظم ماییم^۵

۵. ممکن است که تخلص «شمس مغربی» لقب فقری شاعر بوده است و نامی که مرشد طریقت او، اسمعیل سیسی، بر او نهاده است، چنانچه این معنی را از مقطع غزل ۲۵ می‌توان استنباط کرد:

مغربی را یار «شمس مغربی» خواند به نام
گرچه شمس مغربی اندر جهان مشهور نیست

نسبت ارادت و پیروان طریقت مغربی

تنها مدرکی که شرح مفصلی از نسبت ارادت و مرشدان طریقت مغربی داده کتاب روضات الجنان است و بر طبق روایتی که در آن کتاب آمده، مغربی دارای پنج استاد معنوی

۴. به نظر می‌رسد که به همین معنی است که بیت ماقبل مقطع این غزل چنین اشاره می‌کند:

بی ما و بی شما و کجا و کدام و کی
بی چند و چون و اندک و بسیار بوده‌ایم

۵. دیوان مغربی، رباعی ۱۷.

بوده است:

۱. شیخ بهاء الدین همدانی
۲. محیی الدین [ابن] العربی
۳. شیخ سعدالدین
۴. شیخ اسمعیل سیسی
۵. شیخ عبدالمؤمن السراوی^۱

در تذکره‌ها و منابع تاریخی موجود هیچ ذکری از ترجمه احوال شیخ بهاء الدین نرفته است. اگرچه دقیقاً معلوم نیست مغربی در کدام سال متولد شده است، اما در نفحات الانس جامی اشاره شده که شاعر در شصت سالگی در گذشته؛ پس می‌توان گفت که به احتمال زیاد تاریخ تولد مغربی حدوداً سال ۷۵۰ هجری بوده است (قبلاً گفتیم که وفات او در سال ۸۱۰ هجری بوده است) و چون که ابن عربی در ۶۳۷ هجری وفات یافته است، گفته ابن کربلایی که مغربی مرید شیخ اکبر بوده است ظاهراً بسیار بعید و نادرست به نظر می‌رسد.^۲

در باره احوال و محیط زیست «شیخ سعدالدین» مدرکی در هیچ کتابی نیست، جز اشاره‌ای که ابن کربلایی در صفحه ۳۷۱ جلد اول روضات الجنان به مرید مغربی، عبدالرحیم خلوتی و به استادان خوشنویس وی در تبریز کرده است. بر طبق نوشته او، عبدالرحیم خلوتی («مشرقی») «شاگرد والد ماجد خودش مولانا شمس الدین محمد قطابی مشرقی است، رحمه الله، که در حلب مدفون گشته، وی شاگرد مولانا سعدالدین تبریزی است و مولانا سعدالدین شاگرد مولانا حاجی محمد بندگیر تبریزی است...». بنا بر این قول، می‌توان تخمین زد که شیخ سعدالدین که در فهرست استادان مغربی ذکر شده است، با شیخ سعدالدین اخیر یکی بوده، چرا که هر دو ایشان تبریزی بودند و شاگردان سعدالدین اخیر (شمس قطابی و عبدالرحیم خلوتی) هر دو مرید مغربی بوده‌اند. بنابراین می‌توان تصور کرد که مغربی از دست همین شیخ سعدالدین که استاد خط و هم‌زمان مشرقی بوده خرقة تبرک پوشیده باشد. همچنین

۱. روضات الجنان، ج ۱، ص ۶۷-۶۹.

۲. اگرچه به قول مولانا (مثنوی، دفتر ۵: ابیات ۳۷۲۶-۳۷۲۷):

ای بسا نَفْس شَهِید مُعْتَمَد مرده در دنیا چو زنده می‌رود
روح ره زن مُرد و تن که تیغ اوست هست باقی در کف آن غَزو جوست

ابن کربلایی در فهرست نام‌های فوق ارادت مغربی نسبت به شیخ عبدالمؤمن السراوی یاد کرده است، ولی نام و نشانی از وی در تذکره‌ها پیدا نیست.

اما اینکه ابن کربلایی اشاره به ارادت مغربی نسبت به اسمعیل سیسی کرده است مطلبیست شناخته شده که در اغلب منابع تاریخی و تذکره‌ها دیده می‌شود.^۳ اسمعیل سیسی مرشد طریقت کبرویه بوده و در عالم عرفان زمان خویش شهرت زیادی داشته است. طبق نظریه ابن کربلایی: «ده سال در مکه و مدینه مجاور بوده‌اند و به خدمت دو بیست و دو کس از مشایخ کبار روزگار رسیده‌اند و به ارشاد هر یک از ایشان مشرف شده‌اند»^۴. بسیاری از اکابر ادبا و شعراء صوفی نیمه دوم قرن هشتم هجری از روش فکری و فعالیت‌های معنوی استاد سیسی متأثر شدند، از میان ارادتمندان مهم وی مغربی، قاسم انوار تبریزی (متوفی ۸۳۷ هجری)، محمد عصار تبریزی (متوفی ۷۹۳ هجری) و شیخ زین الدین خوافی (متوفی ۸۳۷ هجری) را می‌توان نام برد.^۵

هر چند که سراسر روضات الجنان اشارات متعددی به ارادت اسمعیل سیسی نسبت به طریقه کبرویه شده است، اما در مورد نام مرشد او اختلاف روایت هست. چنانچه در جلد اول، صفحه ۶۹، نام «برهان الدین ساغرچی»^۶، و در جلد دوم، صفحه ۹۶، نام علاء الدوله سمنانی (متوفی ۷۳۶ هجری) ذکر شده است. روایت جامی مؤید قول اخیر می‌باشد.^۷ خلاصه این نکته قابل ذکر است که اسمعیل سیسی از مشرب و روش طریقت کبرویه بهره‌مند گشته و مرید مستقیم یا غیرمستقیم علاء الدوله سمنانی بوده است و آنچه دولت‌شاه سمرقندی در تذکره الشعرا در مدح سمنانی گفته است که «او رسوم صوفیه را احیا داده و بعد از شیخ جنید بغدادی قدس الله سره العزیز

۳. ر.ک. جامی، نفحات الانس، ص ۶۱۳؛ معصوم علی‌شاه، طرائق الحقائق، ج ۲، ص ۷۰.

۴. روضات الجنان، ص ۹۵.

۵. ابن کربلایی می‌گوید: «اکابر که به صحبت حضرت شیخ اسمعیل سیسی رسیده‌اند و از شرف ارشاد وی بهره‌مند گشته‌اند مولانا مغربی و شیخ زین الدین خوافی و سید قاسم انوار تبریزی و... مولانا حاجی محمد عصار تبریزی...» روضات الجنان، ص ۹۸.

۶. درباره ساغرچی ر.ک. به سلسله الاولیا، شماره ۲۴۸ و به:

D. DEWEESE, "The Eclipse of the Kubraviyah in Central Asia", *Iranian Studies*, Vol. 21, nos. 1-2 (1988), p. 53.

۷. نفحات الانس، ص ۶۱۳.

و غیرهم^۸ و دیوان اشعار آبدار آن بزرگوار کالشمس فی وسط النهار ظاهر و باهر است. آن مقدار اسرار توحید و اذواق ارباب مواجید که از آن در فرید سر زده از کم کسی ناشی گشته. ابتدای حال و باعث جذبۀ آن خیر مآل آن بوده که در وقت و زمانی و حین و اوانی که در تبریز به طلب علم مشغول بوده و استفادۀ علوم دینی می کرده، روزی به طریق سیر بیرون آمده گذرش به میدان افتاده و شخصی این بیت را می خوانده:

چنین معشوقه‌ای در شهر وانگه دیدنش ممکن
هر آنک از پای بنشیند به‌غایت بی‌بصر باشد

کمند بی بند «جذبۀ من جذبات الحق»^۹ بر گردن جانش افتاده، حال بر او متغیر شده، درد طلب دامنگیرش گشته، سر در عالم نهاده و به خدمت بسیاری از اکابر رسیده و نسبت و رابطه درست داشته. از آن جمله شیخ اسمعیل سیسی قدس سره، چنانچه مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی نورالله مرقدۀ در کتاب نفحات الانس ایراد فرموده اند^{۱۰} که وقتی شیخ اسمعیل سیسی رحمه الله درویشان را در اربعین می‌نشانده خدمت مولانا را طلب داشته است؛ مولانا این غزل را گفته به عرض رسانیده:^{۱۱}

تا مهر تو دیدیم ز ذرات گذشتیم
از جمله صفات از پی آن ذات گذشتیم
چون جمله جهان مظهر آیات وجودند
اندر طلب از مظهر آیات گذشتیم
با ماسخن از کشف و کرامات مگوئید
چون ما ز سر کشف و کرامات گذشتیم

۸. آثار دیگر منسوب به مغربی که در فهرست ابن کربلایی سابق‌الذکر نیستند

ازین قرارند:

الف) «نصیحت‌نامه» در فهرست منزوی، ج ۲، ص ۱۷۰۶.

ب) «ارایة الدقائق فی شرح مرآت الحقائق» در لندن در فهرست:

ETHE, Catalogue of Persian Manuscripts in the India Office Library, MS. No. 2914, folios 94b-113b.

۹. اشاره به حدیث نبوی «جذبۀ من جذبات الحق تُوَازِی عَمَلِ الثَّقَلِینِ»، نقل از دکتر جواد نوربخش، Traditions of the Prophet, Vol. 2 (نیویورک، ۱۳۶۱ ه. ش.)، ص ۱۸.

۱۰. ر. ک. نفحات الانس، ص ۶۱۳.

۱۱. ابیات زیر مطابق اند با متن دیوان مغربی به تصحیح مؤلف (غزل ۱۲۲).

هیچ کس چون او درین طریق قدم نهاده»^۱ صاحب رو ضات الجنان تا حدی در حق شیخ سیسی هم دانسته است.

گزیده‌ای از شرح حال مغربی، نقل از ابن کربلایی

با اینکه تاریخ تصنیف رو ضات الجنان در سال ۹۷۵ هجری بوده است - یعنی تقریباً صد و پنجاه سال بعد از وفات شاعر - در تذکره‌های دیگر به ندرت اشاره‌ای به محیط تربیتی و شرح زندگی مغربی دیده می‌شود. در عصر ما باید این کتاب را تنها مدرک معتبر تاریخی درباره شرح حال مغربی به حساب آورد. بنا بر رسم تذکره‌نویسان این دوره^۲ اکثر مباحث ابن کربلایی در تذکره‌اش درباره مسائل مذهبی و حالات معنوی اشخاص است. از این رو باید گفتار او را بیشتر به عنوان شرح اصول تصوف تا بررسی دقیق امور تاریخی در نظر بگیریم و به قطعات منتخب و جالب راجع به دوره شاگردی مغربی (زیر نظر استاد سیسی) اکتفا می‌کنیم.^۳

صیت فضایل و کمالات صوری و معنوی حضرت مولوی (... قدوة العارفین و زبدة الواصلین، مولانا محمد شیرین المشتهر بالمغربی^۴) مشرق و مغرب عالم را فرا گرفته. وی عالم بوده به علوم ظاهری و باطنی و مصنفات شریف و اشعار لطیف وی حرز جان و تعویذ روان عارفان جهان است، مثل اسرار فاتحه^۵، و رساله جام جهان‌نما^۶، و درّ الفرید^۷، و نزهة الساسانیه

۱. تاریخ تألیف: ۸۹۲ هجری - به تصحیح و مقدمه Edward G. BROWNE (چاپ لیدن، ۱۹۰۱ مسیحی)، ص ۲۵۱.
۲. ر. ک. دیوان همام تبریزی، به تصحیح دکتر رشید عبوسی (تبریز، ۱۳۵۱)، مقدمه مصحح، ص ۳۸.
۳. نقل از رو ضات الجنان، ج ۱، ص ۶۶-۶۷.
۴. همان، ص ۶۶.
۵. ذکری از این رساله و رساله نزهة الساسانیه در فهرست نسخه‌های خطی فارسی (تألیف احمد منزوی) نیست.
۶. یکی از آثار مهم مغربی در شرح حکمت محیی‌الدین ابن عربی، و منتخباتی از شرح قصیده فرضیه می‌باشد (یعنی از مشارق الدراری، که شرح ثانیه ابن‌فارض است؛ ر. ک. شماره ۸ در بالا [نک. پانویس ۱، صفحه دوم مقاله؛ گزارش میراث]).
۷. نام کامل این رساله چنین است: درّ الفرید فی معرفت التوحید. با اینکه ذکری در فهرست منزوی از این رساله نرفته است، لیکن آذر بیگدلی در آتشکده (تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۶ ه. ش.)، ج ۱، ص ۱۴۳ مدعی است که هنوز موجود است. در فهرست کتابخانه سپهسالار (ج ۲، ص ۶۸۲) نسخه‌یی از این رساله ضبط شده، به زبان فارسی و دارای سه فصل (در توحید، افعال، و صفات حق) است.

بسیار ز احوال و مقامات ملافید
با ما که ز احوال و مقامات گذشتیم
از خانقه و صومعه و زاویه رستیم
ز اوراد رهیدیم و ز اوقات گذشتیم
وز مدرسه و درس و مقالات برستیم
وز شبهه و تشکیک و سؤالات گذشتیم
وز کعبه و بتخانه و زَنار و چلیپا
وز میکه و کوی خرابات گذشتیم
در خلوتِ تاریک ریاضات کشیدیم
در واقعه از سبع سماوات گذشتیم

دیدیم که اینها همگی خواب و خیال است
مردانه ازین خواب و خیالات گذشتیم
ای شیخ اگر جمله کمالات تو اینست
خوش باش کزین جمله کمالات گذشتیم
اینها به حقیقت همه آفاتِ طریقند
الْمِنَّةُ لِيْلَهُ كِه ز آفات گذشتیم
ما از پی نوری که بود مشرقِ انوار
از مغربی و کوکبِ مشکوة گذشتیم
چون شیخ این غزل را شنید وقت وی خوش شد و
استحسان نمود.



مغربی و نمکفروش کردی. مجالس العشاق، کتابخانه دولتی برلین، Diez A fol. 4، مورخ ۹۰۹ق، گ. ۱۰۷۰ار.